



امیر احمدی آریان

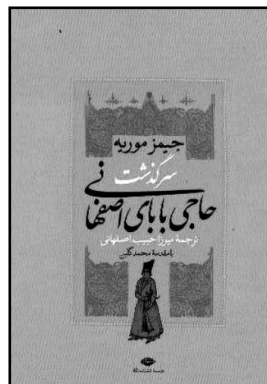
چند نکته پراکنده در باب ترجمه

۱- ما برای نامیدن به زبان به‌طور کلی و نامیدن یک زبان خاص، یک کلمه به‌کار می‌بریم، می‌گوییم «زبان». هم «زبان» را برای ارجاع به مفهومی کلی به‌کار می‌بریم، به قابلیتی که همه انسان‌ها دارند و متمایزشان می‌کند از دیگر زندگان سیارهٔ خاکی، و هم برای ارجاع به یک زبان خاص، که نقطهٔ افتراق گروه‌های مختلف انسان‌ها با یکدیگر است. پس هم برای ارجاع به این قابلیت کلی می‌گوییم «زبان»، و هرگاه پای زبان خاصی در میان باشد می‌گوییم «زبان انگلیسی»، «زبان فارسی»، الی آخر. از این اشتراک برمی‌آید که هر زبان خاصی با زبان به‌مفهوم کلی نقطهٔ اشتراکی دارد، هرکدام از زبان‌های بشری زبان ناب را در نقاطی قطع می‌کند و چه بسا این نقاط منطبق شود بر نقاطی که زبان خاص دیگری در آن‌ها زبان ناب را قطع می‌کند. همه زبان‌ها با زبان ناب نقاط مشترک دارند. نتیجهٔ بلافصلش این می‌شود که همه زبان‌ها به دلیل این اشتراک‌شان می‌توانند به همدیگر بدل شوند، یا به بیان دیگر، همه زبان‌های بشری می‌توانند به هم ترجمه شوند. کنش ترجمه‌غایی‌ترین و والاترین شکل اعلام این اشتراک است. این اشتراک است که موجب می‌شود گروه‌های مختلف انسانی بتوانند با هم ارتباط بگیرند، حرف بزنند و حرف یکدیگر را بفهمند. تنها به مدد این اشتراک است که می‌توان انسان‌ها را از سطح درگیری واقعی به سطح گفت‌وگوی نمادین کشاند. همین امکان حل و فصل مشکلات و سروکله‌زدن با یکدیگر در ساحت نمادین بی‌شک بزرگ‌ترین نقطه تمایز انسان از حیوان است، و برای بالفعل کردن این امکان و به راه انداختن این ماشین، ترجمه نه تنها ممکن، که ضروری است.

۲- ترجمه به تاریخ تمدن گره خورده است. نگاهی گذرا به تاریخ روشنگر جایگاه ترجمه خواهد بود. هر شوک بزرگی در تاریخ به نوعی به نهضت ترجمه گره خورده است، هر اتفاق بزرگی در تاریخ سیلی از ترجمه‌ها را پیامد خود داشته است، یا خود محصول دوره‌ای از تأکید بر ترجمه بوده است. نقطه عزیمت رنسانس غرب را می‌توان ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های لاتین

دانست، چه بسا عراق نباشد بگوییم آن چه پروتستانیسم را ممکن ساخت همین پذیرش امکان خواندن نسخه ترجمه کتاب مقدس، یا به بیان دیگر، فراهم آمدن امکان خواندن کتاب مقدس به زبان مادری برای همه مسیحیان بود.

عصر روشنگری همراه بود با عطشی شدید و غریب به خواندن متون کلاسیک، به خصوص بازخوانی متون یونانی و رومی. در عصر روشنگری نهضت ترجمه‌ای دیگر را در غرب می‌توان پی‌گرفت که می‌خواست ریشه‌های تفکر غربی را به مردمان عصر بنمایاند، و دعوت سفت و سخت به خواندن



نخستین متفکران و فیلسوفان تاریخ، به چیزی شبیه به جهادی عمومی از جانب فیلولوزوفا می‌مانست. تاریخ استعمار در غرب به نوعی تاریخ مواجهه با زبان‌های شرقی و ترجمه از زبان‌های شرقی به زبان‌های غربی نیز هست. ناپلئون مؤسس مهم‌ترین مدرسه رسمی آموزش عربی در فرانسه بود، چرا که برای تسلط بر فتوحاتش در مصر نیاز به کسانی داشت که عربی بفهمند و بتوانند زبان اعراب را به فرانسه ترجمه کنند. در آغاز دوران استعمار، چیزی نزدیک به سیصد سال پیش، انفجار تحولات صنعتی که موجب افزایش تصاعدی فاصله غربیان با دیگر مردمان جهان در مدتی کوتاه شد، به خاطر نیاز پایان‌ناپذیر کارخانه‌های غربی به مواد خام ضرورت تصرف سرزمین‌های دیگر را به دنبال داشت و این ضرورت به ضرورتی دیگر گره خورد، که همان آموختن زبان مردمان این سرزمین‌ها باشد. ادوارد سعید نشان‌مان داده است که مستشرقان محصول بلافصل ایده استعمار بوده‌اند، و می‌توانیم بیفزاییم که کار آنان جز ترجمه‌ای مغرضانه از باورها و خواسته‌های مستعمره‌نشینان برای غربی‌ها نبوده است.

تجربه ما ایرانیان نیز این مدعا را ثابت می‌کند. نهضت مشروطه محصول نوعی نهضت ترجمه بود، متونی که خارج‌رفته‌های عصر امیرکبیر و فارغ‌التحصیلان دارالفنون به فارسی ترجمه کردند و در دسترس خلق قرار گرفت و ما را متوجه فاصله‌ی نجومی‌مان در علم و فرهنگ و سیاست با غربیان کرد، ترجمه‌های حیرت‌انگیز میرزا حبیب اصفهانی از دو رمان مهم غربی که به نوعی باید سرآغاز رمان در ایران محسوب کنیم، و صدها نشانه‌ی دیگر تأثیر عظیم ترجمه را بر مشروطه ایرانی به خوبی نشان می‌دهد. دور بعد دوم خرداد ۱۳۷۶ بود، که به سبب گشایش ناگهانی فضا به ناگاه سیل حیرت‌انگیز ترجمه از متون نظریه‌پردازان معاصر غربی به ایران سرازیر شد و همان ترجمه‌های مغشوش و ناکارآمد چنان نفوذ و محبوبیتی یافت که بی‌شک بخشی از تاریخ فرهنگی نیمه دوم دهه هفتاد در ایران محسوب خواهد شد.

پدیده عجیبی است که هر واقعه تاریخی بزرگ و قابل اعتنایی گویی به نوعی با سیلی از ترجمه گره خورده است. اما یافتن دلایلی برای این پدیده چندان هم دشوار نیست: هر شوک تاریخی در واقع به منزله نوعی گشایش در امکان مواجهه با یک دیگری جدید هم هست. وقایعی از آن دست که ذکر کردیم همگی به معنای گشایشی در زمان و مکان برای جامعه‌ای بودند که چنین وقایعی را از سر گذراندند. چنین گشایشی لاجرم دیگری‌های جدیدی را با مردمان هر جامعه‌ای رو در رو می‌کند، امکانات مواجهه آنان با دیگران را ناگهان می‌افزاید و مهم‌ترین برطرف‌کننده این نیاز نوین، در هر شرایطی و هر جامعه‌ای، ترجمه است.

۳- اما کار مترجم در قبال دیگری از این هم پیچیده‌تر است. او حکم واسطه‌ای میان حاکمان دو قلمرو متفاوت را دارد: نویسنده و خواننده. این دو بدون مترجم، مترجم از هر نوع و به کلی‌ترین معنای کلمه، دو بیگانه ناب از یکدیگرند. به واسطه زبان‌هاشان در دو زمین جدا با دیوارهای بلند به سر می‌برند از آن سوی دیوار خبر ندارند. این دیوار، جز دیوار غیریت ناب نیست، و تنها کنشی که ختم به ویرانی این دیوار می‌شود بی‌شک کنش ترجمه است، چه شخص ثالثی انجامش دهد چه یکی از این دو حاکم به آن اقدام کند. ترجمه در حکم دعوتی است برای ساکنان دو سوی دیوار غیریت، که لباس مردمان آن سوی دیوار را به تن کنند. وقتی متنی را ترجمه می‌کنی، نویسنده را وادار به پوشیدن لباس خواننده کرده‌ای و خواننده را در لباس نویسنده جا داده‌ای.

۴- از بسیاری از متفکران قرن بیستم آموخته‌ایم که نفس جوهر ندارد، هیچ کس ذات از پیش معین و جوهری سفت و سخت ندارد و من آن چیزی است که به واسطه دیگری و در مواجهه با او ساخته می‌شود. به این اعتبار، ترجمه بیش از هر چیز نوعی تأمل در نفس است. ترجمه نوعی کنش خلاق برای شناخت خود از طریق دیگری است، شکلی از کار سخت و پرفراز و نشیب و توأم با عذاب و دشواری است، مثل هر کار دیگری که برای شناخت نفس صورت می‌گیرد. ترجمه بی‌شک تلاشی برای درک دیگری است، و اگر بپذیریم که برای درک خود و شناخت نفس راهی جز شناخت دیگری وجود ندارد، پس ترجمه تلاشی برای شناخت نفس هم هست. از این رو هر نوع اعتراضی به ترجمه که محتوایش انتقاد از ترویج فرهنگ دیگری یا خطر گم شدن و از دست رفتن فرهنگ خودی باشد، هر اعتراضی به ترجمه که بگوید باید ترجمه را کنار بگذاریم تا خود را بهتر بشناسیم، بیش از هر چیز از همین شناخت نفس می‌هراسد و می‌خواهد بر سر راه تأمل در نفس سنگ بیندازد. شناخت نفس جز با شناخت دیگری ممکن نیست، و ملتی که ترجمه نکند خود را در زندانی خودساخته حبس کرده است. ^۵